

آرای کلی لغوی ابو علی فارسی

صفدر شاکر

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

چکیده:

در این مقاله با استفاده از کتب معتبر لغوی مانند: «المخصص»، «المزهر»، «الخصائص»، «سر صناعة الاعراب» و همچنین کتب جدیدی که در فقه اللغة به نگارش در آمده است، عقاید و آرای کلی لغوی ابو علی فارسی پیرامون پدیده‌های لغوی مترادف، تضاد، اشتراک لفظ، قلب لغوی و نظایر آن که تاکنون منتشر نشده است تحلیل و به‌آرایی لغوی که سهواً به ایشان نسبت داده‌اند و تفاسیر ناصواب از آرای وی نیز به‌گونه‌ای تحلیلی اشاره شده است.

موضوع سخن

هر جا سخن از ابو علی فارسی به میان می‌آید، او را به عنوان یک نحوی برجسته می‌شناسند و علت این امر آن است که تمام آثار این دانشمند بزرگ، در زمینه‌های نحوی به نگارش در آمده است و از آنجا که هیچ نحوی بزرگی نمی‌تواند به آن عظمت دست یابد مگر اینکه در زبان و لغت نیز توانایی داشته باشد، بر آن شدیم تا آرای لغوی این دانشمند گرانسنگ را گردآوری نماییم و با توجه به اینکه از مجموع سی و شش اثر این نویسنده بزرگ هجده اثر مفقود و نه اثر خطی و در کتابخانه‌های خارج

نگهداری می‌شود و در واقع به سه چهارم آثار وی دسترسی نبود، با مراجعه به کتب لغوی معتبری که توسط شاگردان و نویسندگان پس از وی به نگارش درآمده است، این آراگردآوری و مورد تحلیل قرار گرفت، بدان امید که در معرفی این دانشمند بزرگ ایرانی قدمی برداشته شود و اینک دیدگاه‌های کلی لغوی ایشان.

۱ - دیدگاه ابو علی پیرامون پدیده مترادف

«مترادفات به واژه‌هایی می‌گویند؛ که در هر سیاق و عبارتی، قابل جایگزینی با همدیگر باشند»^۱ زمانی که نخستین لغت‌شناسان عرب، در قرن دوم و سوم هجری، به تدوین زبان فصیح عربی پرداختند؛ گروهی نیز به گردآوری واژه‌های مترادف آن همت گماشتند که می‌توان به کتاب‌هایی «الالفاظ المترادفة» نوشته ابوالحسن علی بن عیسی رمانی^۲ و کتاب «ماختلفت الفاظه و اتفقت معانیه» نوشته اصمعی^۳ اشاره کرد. برخی از این دانشمندان، چنان در گردآوری الفاظ مترادف زیاده‌روی کردند که حتی واژه‌هایی که هیچ ربطی با مترادف نداشت نیز به عنوان واژه‌های مترادف گردآوری نمودند.^۴ به عنوان مثال در «المزهر» آمده است که: «ابن خالویه^۵ برای شیر پانصد و برای

۱. عبدالتواب، رمضان ۱۳۶۷، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، چاپ و انتشار آستان قدس رضوی، ص

۳۵۰ و السیوطی، جلال‌الدین، بی تا، المزهر فی علوم اللغة، دارالفکر، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲. علی بن عیسی رمانی (۲۹۶ - ۳۸۴ ه. = ۹۰۸ - ۹۹۴ م): ابن عیسی بن علی بن عبدالله رمانی اخشیدی وراق، مکنی به ابوالحسن، ادیب، لغوی، متکلم، فقیه، اصولی، مفسر، منجم و منطقی بود. آثار او عبارتند از: الالفاظ المترادفة، الاشتقاق و شرح الصفات. (الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۷)

۳. الاصمعی (۱۲۲ - ۲۱۶ ه. = ۷۴۰ - ۸۳۱ م): عبدالملک بن قریب بن اصمعی باهلی، فردی تیزهوش بود. گویند شانزده هزار ارجوزه از حفظ داشته است. (الاعلام، ج ۴، ص ۱۶۲)

۴. عبدالتواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، ص ۳۵۱.

۵. ابن خالویه (... = ۳۷۰ ه. ... = ۹۸۰ م) ابو عبدالله حسین بن احمد بن خالویه، از علمای نحو لغت می‌باشد و

مار دویست نام، جمع آوری کرده است.^۱

زیاده‌گویی این گروه به ظهور گروهی دیگر انجامید؛ که اساساً پدیدهٔ ترادف را انکار کردند. برخی ابوعلی فارسی را از منکرین ترادف و معتقدان به تباین می‌دانند^۲ و بعضی دیگر او را از مخالفان ترادف به حساب می‌آورند.^۳ طبیعی است که انکار ترادف و مخالفت با آن لزوماً به یک مفهوم نیست. جهت روشن شدن موضوع، شایان ذکر است که آنچه ابوعلی را در زمرهٔ منکرین ترادف، از دیدگاه بعضی و در زمره مخالفین از دیدگاه بعضی دیگر قرار داده است، داستانی است که از ایشان نقل می‌کنند که گفته است: «روزی در مجلس ادبی اندیشمندان در دربار سیف‌الدوله، در حلب بودم. ابن خالویه گفت: برای شمشیر، نامی نمی‌شناسم. ابن خالویه گفت: پس «الْمُهْتَدُ»، «الضَّارِمُ»، «الْقَاطِعُ» و «الْحُسَامُ» چیست؟ گفتم: اینها همگی صفات شمشیر هستند؛ گویا استاد میان اسم و صفت فرقی نمی‌نهند.^۴ تنها سندی که در کتب لغت، برای اثبات انکار مترادف از جانب ابوعلی اقامه کرده‌اند همین حکایت است. ما برآنیم که این حکایت نه تنها انکار ترادف را اثبات نمی‌کند، بلکه بر آن است تا واژه‌های ظاهراً مترادف را به نحوی علمی تحلیل نماید. از این رو نسبت انکار ترادف به ابوعلی اصلاً درست نمی‌نماید و تنها نسبت مخالفت وی با پدیده ترادف را، از یک جهت مقبول تر می‌نماید. بنابراین آنچه از این حکایت استنتاج می‌گردد؛ این است که ابوعلی فارسی در پی انکار ترادف نیست؛ بلکه واژه‌هایی را که ابن خالویه به عنوان کلمات مترادف ذکر می‌کنند از دیدگاه ابوعلی - که در واقع نیز چنین است - صفاتی هستند که به مرور زمان جایگزین اسم ذات «السَّيْفُ» شده‌اند. بر این اساس ابوعلی فارسی نه تنها منکر واژه‌هایی که بر یک چیز اطلاق می‌شود نیست، بلکه بر آن است تا آنها را از طریق «نقل صفات در جایگاه اسمهای ذات» تحلیل و تفسیر نماید. هیچ تحلیل و تفسیری مؤید و

مهمترین آثار او عبارتند از: الاشتقاق، المجمل و المقصور و الممدود. (الاعلام، ج ۲، ص ۲۳۱)

۱. السیوطی، جلال‌الدین، المزهري، ج ۱، ص ۳۲۵. ۲. الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۲۵۹.

۳. عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، ص ۳۵۲.

۴. سیوطی، جلال‌الدین، المزهري، ج ۱، ص ۴۰۵.

مبین انکار، نه که بیانگر پذیرش آن است.

مطالب فوق بیانگر آن است که ابوعلی منکر مترادف نیست بلکه به عنوان شخصیتی اندیشمند واژه‌های مترادف را تحلیل و تفسیر نموده‌است. اما تحلیل ابوعلی در مورد پدیده مترادف در چهارچوب این مورد خاص در عین صحت آن جامع و کامل نیست و به گونه‌ای جهان شمول این پدیده را تفسیر نمی‌کند. گذشته از آنچه ابوعلی در تحلیل واژه‌های مترادف، ابراز داشته‌اند؛ موارد دیگری نیز وجود دارد که ما به اختصار آنها را در زیر می‌آوریم:

۱ - تداخل لهجات و گویشهای گوناگون

در پرتو این دیدگاه بسیاری از واژه‌های مترادف را می‌توان به قبایل مختلف و لهجه‌های آنها ارجاع داد. ابن جنی در تأیید این نظر می‌نویسد: «هرگاه واژه‌های بسیاری بر یک معنا دلالت کند؛ بهتر است آنها را واژه‌هایی بدانیم که این واژه‌ها در زبانهای مختلفی به کار رفته و سپس به عنوان واژه‌های مترادف از اینجا و آنجا فراهم آمده است.»^۱

۲ - تحول و تطور واژه‌ها

گاهی یک لفظ، دچار ابدال لغوی می‌گردد و از تغییری که برای حرف یا حروفی از آن پیش می‌آید به صورت لفظی دیگر تغییر شکل می‌دهد و از سوی لغویها به عنوان واژه‌های مترادف معرفی می‌گردد، چنانچه واژه‌های «جَنَّا يَجْتُو» و «جَدًّا يَجْدُو» به یک مفهوم (روی انگستان ایستادن) به کار رفته و از مترادفات به شمار آمده است.^۲

۳ - عاریه گرفتن واژه‌های دخیل

یکی دیگر از عوامل پیدایش مترادف عاریه گرفتن واژه‌های دخیل، از دیگر زبانهاست. چنانچه واژه‌های «الْبَجَل» و «الْأَيْم» که مترادف واژه‌های «الْوَرْد» و «الْبَحْر» هستند از زبان فارسی به عاریه

۱. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. ر.ک. امین، عبدالله، ۵۱۳۷۶هـ = ۱۹۵۶م. الاشتقاق، القاهرة مطبعة لجنة و الترجمة و النشر، صص ۳۷۰ - ۳۵۴.

گرفته شده‌اند.^۱

اینها مجموعه عواملی هستند که به پیدایش لغوی مترادف در زبانهای دنیا منجر شده‌اند. اما طرح این مباحث به هیچ وجه به عنوان انکار پدیدهٔ مترادف نیست، بلکه همانگونه که گذشت زیاده‌جوییها و زیاده‌گویی‌های لغویان افراطی، ابوعلی را بر آن داشته است تا علت تکرر و تعدد واژه‌های مترادف را در زبان عربی تحلیل و تفسیر نماید و این تحلیل به هیچ وجه به عنوان انکار اساسی مترادف از سوی ابوعلی فارسی نبوده است.

زبان‌شناسی معاصر شروط واژه‌های مترادف واقعی را به شرح زیر دانسته‌اند که دایره این پدیده لغوی را بسیار تنگ می‌سازد:

- ۱ - اتحاد کامل مفهوم دو واژه: با این شرط صحت دیدگاه ابوعلی اثبات می‌گردد زیرا صفات هرچند به اسم ذات نقل نمایند، در عین حال با اسم ذات اتحاد کامل معنوی ندارند، چنانکه واژه «الْمُهَنَّد» به هیچ عنوان دقیقاً مترادف «الْسَيْف» نیست.
- ۲ - وحدت محیط پیدایش: از این شرط نیز واژه‌های لهجات گوناگون از حیز مترادف خارج می‌گردد.
- ۳ - معاصر بودن: این شرط نیز واژه‌های مترادفی که از لحاظ زمانی همسن نیستند از زمرهٔ مترادفات خارج می‌سازد چه ممکن است یکی بر اثر فرسایش زمانی به شکل دیگری در آمده باشد.
- ۴ - عدم تطور صوتی یکی از دیگری: با این شرط نیز واژه‌هایی که بر اثر ابدال لغوی پدید آمده‌اند از جمله مترادفات خارج می‌گردند.

۲ - دیدگاه ابوعلی پیرامون پدیدهٔ اشتراک لفظ

«مشترک لفظی آن است که یک لفظ بر دو معنی یا بیشتر به طور یکسان نزد اهل زبان دلالت نماید.»^۲ در مورد پدیدهٔ اشتراک در زبان عربی، برخی موافق و برخی مخالفند. افرادی مانند خلیل بن

۱. همان.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، المزهر، ج ۱، ص ۳۶۹ و ابن فارس، احمد، ۱۳۲۸هـ = ۱۹۱۰م. الصاحبی، القاهره مطبعة مؤید، ص ۲۵۵.

احمد،^۱ اخفش،^۲ ثعالبی^۳ و سیوطی^۴ به این پدیده لغوی اعتقاد داشتند و بر آن بودند که بعضی از واژه‌ها در زبان عربی به مفاهیم مختلف به کار می‌روند. برخی نیز مانند ابن درستویه^۵ اساساً این پدیده را انکار می‌کردند. وی نمی‌پذیرد که مثلاً واژه «وَجَدَ» دارای معانی مختلفی چون: یافتن، خشم و عشق باشد. همان مفاهیمی که در کتب لغت برای این واژه ذکر شده است. ایشان معتقدند که همه این مفاهیم در واقع بیانگر یک مفهوم هستند و آن رسیدن به چیزی است خواه نیک باشد و خواه بد. و در مورد تمام واژه‌هایی که دارای دو یا چند مفهوم مشترک هستند می‌گوید: باید این مفاهیم را به یک معنی ارجاع داد.^۶

موافقان پدیده اشتراک لفظ، هیچ‌گونه تحلیل و تفسیری از آن ارائه نکرده‌اند و ابن درستویه نیز به عنوان مخالف این پدیده، به تکلف افتاده است و از طریق دیدگاه وی به هیچ وجه، این پدیده لغوی را

۱. خلیل بن احمد (۱۷۰ - ۱۱۰۰ ه. = ۷۸۶ - ۷۱۸ م): وی در بصره به دنیا آمد و از پایه‌گذاران علم عروض و پرچمداران نحو و لغت به شمار می‌آید و مهمترین اثر او کتاب «العین» در لغت است. (الاعلام، ج ۱، ص ۳۱۴)
۲. الاخفش (... - ۳۱۵ ه. = ... - ۹۲۷ م): ابوالحسن علی بن سلیمان بن فضل، نحوی بغدادی و از شاگردان مبرد و ثعلب است. مهمترین آثار او عبارتند از: کتاب الانواع، کتاب التثنية و الجمع. (الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۱)
۳. الثعالبی (۴۲۹ - ۳۵۰ ه.): ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری، ادیب، لغوی و صاحب آثار مهمی چون فقه اللغة، یتیمه الدهر و سر البلاغه و سر البراعه است. (دهخدا - لغت‌نامه)
۴. السیوطی (۵۳۹ - ۴۸۹ ه. = ۱۵۰۵ - ۱۴۴۵ م): عبدالرحمن ابی بکر ملقب به جلال‌الدین، ادیب، حافظ، مورخ و از جمله اجله علمای اسلامی است و مهمترین اثر او المزهر می‌باشد. (الاعلام، ج ۳، ص ۳۰۱)
۵. ابن درستویه (۳۴۷ - ۲۵۸ ه. = ۹۵۱ - ۸۷۱ م): ابو محمد عبدالله بن جعفر بن درستویه نحوی، از مردم فسا و شاگرد ابن قتیبه و مبرد است. وی نزدیکاً چهل اثر در ادب و نحو دارد. (الاعلام، ج ۴، ص ۷۶)
۶. ر.ک. السیوطی، جلال‌الدین، المزهر، ج ۱، ص ۳۸۴ و عبدالتواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی و الصالح، ص ۱۳۶۷، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۳۰۳ و عبدالواحد وانی، علی، ۱۳۶۳ ه. = ۱۹۴۴ م. فقه اللغة، مكتبة النهضة المصرية، ص ۱۸۵.

نمی‌توان تبیین و تفسیر نمود. تنها فردی که این پدیده لغوی را از دیدگاه علمای قدیم و جدید، به خوبی تبیین و تفسیر نموده است، ابوعلی فارسی است.^۱ وی می‌گوید: «لفظ‌های مشترک در اصل وضع و از روی قصد برای مفاهیم مختلف قرار داده نشده است؛ بلکه بر اثر تداخل لهجه‌های گوناگون، کاربردهای مجازی و استعاری و از طریق غلبه و تکثر معنوی بر مفاهیم گوناگون اطلاق شده‌اند.»^۲

دیدگاه ابوعلی فارسی بر سه محور اساسی استوار است: تداخل لهجات، کاربردهای مجازی و تکثر مفهوم که ما به شرح و تحلیل هر سه محور می‌پردازیم:

۱ - تداخل لهجات

بسیاری از واژه‌هایی که به عنوان مشترک لفظی مطرح هستند در حقیقت واژه‌های همسانی بوده‌اند که در میان قبایل مختلف برای مفاهیم مختلف به کار می‌رفته‌اند و سپس بر اثر تداخل لهجات، این واژه‌های همسان عنوان به یک واژه مشترک به حساب آمده است. زیرا بسیار بعید است که آدمی تصور نکند هر هفتاد مفهومی که در تاج العروس برای واژه «الْعَجُوز» ذکر شده است در یک اجتماع و عصر و زمان به کار می‌رفته است.^۳ آنچه دیدگاه ابوعلی را در این مورد به اثبات می‌رساند این است که بعضی از لغویها به این تداخل به نوعی اشاره کرده‌اند به عنوان مثال در «المزهر» آمده است که: «قبیله تمیم واژه «الْفَتْ» را بر انسان چپ دست و قبیله قیس همین واژه را بر انسان احمق اطلاق می‌کند.»

۲ - کاربرد مجازی

شکی نیست که یکی دیگر از عوامل پیدایش مشترک‌های لفظی کاربرد مجازی آنهاست. به عنوان مثال واژه «الْعَيْن» ابتدا برای عضو بینایی انسان به کار می‌رفته است و سپس از طریق علاقه‌های

۱. ر.ک. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، ج ۱۳، ص ۲۹۵ و الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص

۳۰۳.

۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، ج ۱۳، ص ۲۵۹.

۳. ر.ک. الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۴، صص ۵۰ -

مجازی، بر جاسوس و چشمه آب اطلاق شده است و اینک به عنوان واژه‌های مترادف در صنعت توریه به کار می‌رود.

۳ - غلبه و تکثر مفهوم

منظور ابو علی در این مورد آن است که بعضی از واژه‌ها، ابتدا برای یک مفهوم وضع شده‌اند و سپس به دلیل علاقه‌های معنوی به مفهوم دیگری انتقال یافته و بر اثر کثرت استعمال در مورد دوم، بر آن مفهوم غلبه یافته است و این انتقال معنوی در واقع به زایش مفهوم جدید برای واژه مورد نظر و در نتیجه اشتراک لفظ منجر شده است. به عنوان مثال واژه «الْجُلْسُ» ابتدا به مفهوم مطلق بندگی به کار می‌رفته است و به مرور زمان به انسان بلند قد «الْجُلْسُ» گفته‌اند و این واژه بر مفهوم دوم غلبه یافته است و ضمن حفظ مفهوم اول دچار تکثر معنوی و در حقیقت ترادف شده است.^۱

از آنچه گذشت روشن می‌گردد که ابوعلی فارسی نه مانند گروه اول مؤید چشم بسته این پدیده لغوی است و نه مانند ابن درستویه در پی انکار نابجا و ناممکن آن بلکه با نگاهی عالمانه در پی تحلیل و تفسیر آن است.

تحلیل ابوعلی از اشتراک لفظ در عین صحت آن کامل نیست. زیرا عوامل دیگری نیز در پدید آمدن این پدیده دخیل هستند که ما به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - تعریف واژه‌های بیگانه

به عنوان مثال واژه «الْقَنَاة» به مفهوم کانال گذر آب از واژه «کنده» فارسی و به مفهوم کانال تلویزیون از واژه «channel» به زبان انگلیسی است، گرچه این واژه نیز به مفهوم «کنده» فارسی بکار می‌رود.

۲ - تطور زبانی

به عنوان مثال واژه «مَرَدَ» به دو مفهوم «نان را خیس کرد» و «تعدی نمود» به کار می‌رود. این واژه در مفهوم اول آن «مَرَثَ» بوده است که به مفهوم «نان را خیس کرد» می‌باشد و با تبدیل ثای آن به

۱.الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۳۰۵.

دال به واژه «مَرَدَ» به مفهوم اول شباهت یافته و در نتیجه از مشترکات لفظی به شمار آمده است.^۱ ناگفته نماند که نظریه ابوعلی این دو عامل و هر عامل دیگری که به پیدایش اشتراک لفظ بینجامد؛ در دل خود دارد؛ زیرا وی با بیان «اشتراک لفظ از روی قصد نیست» در حقیقت تمام موارد احتمالی را در تعریف خویش جای داده، هر چند در ادامه تعریف فقط به سه محول آن اشاره کرده است.

شایان ذکر است که اشتراک لفظ جز در فرهنگهای لغت، وجود خارجی ندارد و با اینکه یک واژه در فرهنگهای لغت گاهی دارای هفتاد معنی است اما در متون زبانی و جمله‌ها تنها یک مفهوم به کار می‌رود. بنابراین هنگامی که می‌گوییم: «الْحَيَّاطُ يُقْضُ التَّوْبُ: خیاط پارچه را قیچی کرد» و «الْحَبْرُ الدِّيُّ يُقْضَةُ الْعَلَامُ صَحِيحٌ: خبری که آن جوان بازگو می‌کند، درست است» و «الْبَدْوِيُّ حَيْزٌ مَنْ يُقْضُ الْأَثَرُ: صحرائشین بهتر از هر کسی ردیابی می‌کند»، حقیقت این است که در این سه جمله، سه واژه به کار برده‌ایم که هیچ‌گونه ارتباطی چه در ذهن شنونده و چه در ذهن گوینده با یکدیگر ندارد.

مطلب فوق به هیچ‌عنوان از ارزش علمی تحلیل و تفسیر پدیده اشتراک نمی‌کاهد چه محور تحلیلها و تعلیلهای این موضوع، واژه‌های مشترک به تعبیر فلسفی «بما هو هو» است و هیچ‌دخلی در کاربرد یک وجهی آنها در متون زبانی ندارد.

۳ - دیدگاه ابوعلی پیرامون اضداد لغوی

«اضداد به واژه‌هائی گویند که بر یک مفهوم و ضد آن قابل اطلاق است»^۲.

ابوعلی فارسی اضداد را نوعی اشتراک لفظ به شمار می‌آورد و در مقابل منکران این پدیده آن را از طریق اثبات اشتراک لفظ به اثبات می‌رساند و از آنجا که «ابن درستویه این پدیده را انکار کرده

۱. عبدالتواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی، ص ۳۷۴.

۲. ر.ک. السیوطی، جلال الدین، المزهرة، ج ۱، ص ۳۸۷ و عبدالواحد وانی، علی، فقه اللغة، ص ۱۶۰ و الازهری،

ابومنصور محمدبن احمد، ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۴۶ م.، تهذیب اللغة، المؤسسة المصرية، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

است^۱. «ابوعلی در رد سخن وی برای اثبات این پدیده می‌گوید: «یکی از شیوخ ما اضداد را انکار می‌کرد. این انکار از دو حال خارج نیست، یا از جهت سماع است و یا از جهت واقع، انکار این پدیده از جهت سماع کاملاً بی مورد است؛ زیرا دانشمندانی چون اصمعی آن را اثبات کرده‌اند و در مورد آن کتابها نگاشته‌اند بنابراین چنین انکاری از جهت واقع و کاربرد است که ناچار خواهند گفت: اطلاق یک لفظ بر دو مفهوم متضاد، چیزی جز فساد و تباهی معنوی در پی نخواهد داشت در این صورت از ایشان باید پرسید: آیا به نظر شما اطلاق لفظ بر دو مفهوم مختلف جایز است؟ در صورتی که پاسخ ایشان منفی باشد بالآخره به اثبات رسیده است مخالفت برخاسته‌اند. زیرا همه می‌دانند که واژه «جَلَسْتُ» به دو مفهوم «نشستم» و «به سرزمین جُلَس رفتم» به کار می‌رود. زیرا «الْجُلَسُ» نام دیگر «الْتَجُد» است و اگر پاسخ مثبت باشد در واقع پدیده اضداد را پذیرفته‌اند چه کاربرد یک لفظ بر دو مفهوم مختلف، مؤید کاربرد یک لفظ برای دو مفهوم متضاد نیز هست^۲.» پیداست که بوعلی فارسی اشتراک لفظ و تضاد را از یک مقوله لغوی به شمار می‌آورد. از دید وی اطلاق یک واژه را بر دو مفهوم مختلف اشتراک لفظ و بر دو مفهوم متضاد از اضداد است. بنابراین پدیده لغوی اضداد از دیدگاه ابوعلی مانند پدیده اشتراک لفظ از روی قصد و وضع نبوده است و از طریق تداخل لهجه‌ها کاربردهای مجازی و غلبه و تکثر معنوی به وجود آمده است. لذا ما هر سه محور دیدگاه وی را در مورد این پدیده نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - تداخل لهجه‌ها

گاه اتفاق می‌افتند که واژه‌ای در میان یک قبیله بر یک مفهوم و بر حسب تصادف در میان قبیله دیگر بر مفهوم ضد آن اطلاق می‌گردد و سپس بر اثر تداخل لهجه‌ها، واژه مورد نظر از جمله اضداد به شمار می‌آید. اتفاقی که در مورد واژه «الْسُدْفَةُ» افتاده است. این واژه در لهجه قبیله تمیم به مفهوم

۱. السیوطی، جلال الدین، المزهَر، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. ابن سیده، علی بن اسماعیلی، المخصَص، ج ۱۳، ص ۲۵۹.

تاریکی و در لهجه قبیله قیس به مفهوم روشنی به کار رفته است^۱ و اینکه از واژه‌های اُضداد به شمار می‌آید. این واقعیت وجه اول دیدگاه ابوعلی را در مورد اُضداد به اثبات می‌رساند.

۲- کاربرد مجازی

یکی از مباحث لغوی، کاربرد تفاوتی واژه‌ها در زبان عربی است. گاهی عرب زبان واژه‌ای را مانند «الْمَفَاةَ» به مفهوم مکان نجات و رستگاری، بر صحرایی اطلاق می‌کنند که از فرط وسعت و بی‌آبی و آبادانی، آدمی را هلاک می‌کند. ابوعلی با توجه به این واقعیت لغوی، عامل دیگر پیدایش اُضداد را در زبان عربی کاربردهای مجازی می‌داند.

۳- غلبه و تکثر معنوی

در این مورد می‌توان به واژه «الذَّقر» اشاره کرد که به مفهوم بوی خوش و بوی بد به کار می‌رود. این واژه به احتمال قوی ابتدا در مورد بو به کار می‌رفته و به مرور زمان بر بوی خوش و ناخوشایند اطلاق شده و در زمره اُضداد قرار گرفته است^۲.

گرچه تحلیل ابوعلی در مورد عوامل پیدایش اُضداد در زبان عربی جامع نیست اما این تحلیل به نوبه خود بسیار علمی است، به گونه‌ای که تاکنون مورد پذیرش لغویان قرار دارد^۳.

شایان ذکر است که برخی از معاصرین سهواً ابوعلی فارسی را از منکران پدیده اُضداد لغوی معرفی کرده‌اند^۴ و این سهو، خود زاییده سهوی دیگر، در فهم بیان ابن سیده است. وی از قول ابوعلی فارسی می‌نویسد: «یکی از شیوخ ما پدیده اُضداد را منکر بود و منظور ایشان این درستویه می‌باشد؛ که

۱. السیوطی، جلال‌الدین، المزهَر، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی عربی، ص ۳۸۶.

۳. ر.ک. الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۳۰۹، عبدالواحد وانی، علی، فقه اللغة، ص ۱۶۱ و عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی عربی، ص ۳۸۶.

۴. عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی عربی، ص ۳۸۶.

پیش از ابوعلی می‌زیسته^۱ و از منکران اضداد لغوی بوده‌است.^۲ اما برخی، سخن ابن سیده را، با نقل قول وی از ابوعلی در هم آمیخته و مصداق «یکی از شیوخ ما» را، به جای ابن درستویه، ابوعلی فارسی پنداشته‌اند؛ که با توجه به دلایل زیر، درست نمی‌نماید:

۱- ابن سیده در باب «کتاب الاضداد» پس از مقدمه‌ای کوتاه می‌گوید: «بهترین وجهی که در این باب از ابوعلی فارسی یافته‌ام؛ خواهم آورد؛ بدان که...^۳» و پس از آن دیدگاه ابوعلی را نقل می‌کند که تعبیر «یکی از شیوخ ما پدیده تضاد را منکر بوده» در دل این نقل قول قرار دارد. حال سؤال این است که چگونه نقل قول از سخنان ابوعلی است و خود مصداق آن تعبیر است.

۲- ابن سیده در «المخصص» پیوسته دیدگاه خود را در انتهای سخنان دیگران، با تعبیر «قال علی» بیان می‌دارد و در این باب چنین تعبیری نیست.^۴

۳- اگر تمام مبحث باب «کتاب الاضداد» از سخنان ابن سیده است؛ پس بهترین وجهی که در این باب از ابوعلی یافته‌است کجاست؟

۴- بیان اثبات اشتراک لفظ و اضداد در آن باب کاملاً با شیوه سبر تقسیم که از اسالیب استدلالی ابوعلی است؛ تناسب تام دارد.^۵

۵- در مواردی، ابن سیده واژه‌های اضداد را از قول ابوعلی فارسی نقل می‌کند چنانچه: «الْجُبَّاءُ الْجَبَانُ، قَالَ ابوعلي: هذه اللَّفْظَةُ مِنَ الْأَضْدَادِ ۶.»

۴- دیدگاه ابوعلی پیرامون اشتقاق کبیر

«اشتقاق کبیر آن است که: اصول یک ماده ثلاثی جایجا شده و قالبهای گوناگونی به وجود آورند؛

۱. ر.ک. الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۷۶. ۲. ر.ک. السیوطی، جلال الدین، المزهر، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. ر.ک. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، ج ۱۳، ص ۲۵۹.

۴. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۲۴.

۵. مقایسه کنید با استدلال ابوعلی در مورد واژه «ابن آوی» در همان ماخذ، ج ۵، ص ۱۱۹.

۶. همان، ج ۳، ص ۶۳، نیز ر.ک. همان، ج ۷، ص ۸۱ و ج ۱۰، ص ۳۹.

که دارای یک مفهوم مشترک باشند^۱. «برخی این نوع اشتقاق را کبیر^۲ و گروهی آن را اکبر نامیده‌اند^۳. این اشتقاق، زاینده‌گی برخی از واژه‌های عربی را، از طریق جابجایی حروف آنها تحلیل می‌کند. به عنوان مثال دو فعل شَجَّ و جَشَّ، به مفهوم شکست^۴ و دو اسم الْمُسْلَسَل و الْمَلْسَلَس، به مفهوم صاف^۵، مشتبی از خروار است و علاقه‌مندان می‌توانند به کتبی که چنین واژه‌هایی را به صورت مشروح دخیل کرده‌اند مراجعه نمایند.^۶

ابوعلی فارسی پدر این مبحث لغوی به شمار می‌آید^۷؛ گرچه برخی کوشیده‌اند؛ تا خلیل بن احمد را اولین فردی معرفی نمایند^۸ که به این مبحث لغوی پرداخته است؛ بدیهی است که میان اشتقاق کبیر، با اصول جابه‌جایی تنها برای شمارش اشکال گوناگون، یک ماده لغوی استفاده کرده و هرگز بر آن نبوده است، تا قالبهای گوناگون مواد لغوی را به یک اصل معنوی ارجاع دهد. شایان ذکر است که این اشتقاق هرگز قابل تطبیق با تمام قالبهای مواد لغوی نیست، به عبارت

۱. السیوطی، جلال الدین، المزهرة، ج ۱، ص ۳۴۷ و ابن حنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۱، ص ۵۲۵ و عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی عربی، ص ۳۳۴ و امین، عبدالله، الاشتقاق، ص ۳۷۳ و العبیدی، عبدالرحمن، ابحاث و نصوص فی فقه اللغة، ص ۲۷۳ و الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۸۶.

۲. ر.ک. العبیدی، عبدالرحمن، ابحاث و نصوص فی فقه اللغة، ص ۲۷۰ و الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۸۶.

۳. ر.ک. السیوطی، جلال الدین، المزهرة، ج ۱، ص ۳۴۷ و ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۱، ص ۵۲۵ و امین، عبدالله، الاشتقاق، ص ۳۷۳ و عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی عربی، ص ۳۳۴.

۴. صفی پور، عبدالرحیم، بی تا، منتهی الارب، انتشارات کتابخانه سنایی، ج ۲-۱، صص ۱۸۰ و ۶۱۱.

۵. همان، ج ۲-۱، ص ۵۷۸ و ج ۴-۳، ص ۱۱۴. ر.ک. الامین، عبدالله، الاشتقاق، صص ۳۷۳-۳۸۸.

۷. السیوطی، جلال الدین، المزهرة، ج ۱، ص ۳۴۷ و ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۱، ص ۵۲۵.

۸. الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۸۸.

دیگر بسیاری از واژه‌هایی که در ظاهر حروف آنها جابجا شده مصداق کاربردی این اشتقاق نبوده و هرگز تمام قالبهای لغوی موجود در کتب لغت قابل ارجاع به یک مفهوم نیست این مطلب را ابن جنی خود به صراحت متذکر شده است^۱ در عین حال جلال الدین سیوطی^۲ به این نکته توجهی ننموده و می‌نویسد: «این مطلب از ساخته‌های ابن جنی و استادش ابوعلی فارسی است و قابل تطبیق و استفاده نیست»^۳.

اگر به کتب لغت مراجعه کنیم، خواهیم دید که چگونه اشتقاق کبیر، در تفسیر واژه‌ها مورد استفاده ابوعلی قرار می‌گیرد و انتظار تطبیق این اشتقاق بر تمامی واژه‌های عربی امر عبث و بیهوده است چنانکه از اشتقاق صغیر (اشتقاق صرفی متداول) نیز چنین انتظار نمی‌رود.

۵ - دیدگاه ابوعلی در مورد تعارض قیاس و سماع

«قیاس استنباط مجهول از معلوم است و هرگاه صیغه‌ای را از یک ماده لغوی با مقایسه و براساس صیغه‌ای معروف، استخراج نماییم، از طریق قیاس لغوی عمل کرده‌ایم. لذا قیاس، مقایسه واژه به واژه، صیغه به صیغه و کاربرد به کاربرد است؛ که دامنه زبان را گسترش می‌دهد و به همین دلیل زبان‌شناسان معاصر، آن را سرچشمه دریای زبان می‌دانند که با جوشش خویش، در بستر عبور زمان، واژه‌ها، مفاهیم و اسالیب تازه را بر دامن دریای زبان می‌ریزد. با این وجود لغویان پیشین، به دودسته تقسیم می‌شدند: گروهی فقط معتقد به سماع بودند و به احدی اجازه نمی‌دادند؛ که صیغه‌ای را از صیغه‌ای متولد سازد. ابن قتیبه^۴، آمدی^۵ و ابن فارس^۶ از اصحاب این دیدگاه تنگ لغوی به شمار

۱. ر.ک. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. السیوطی (۴۸۹-۵۴۹ هـ = ۱۴۴۵-۱۵۰۵ م.): عبدالرحمن ابوبکر، ملقب به جلال‌الدین، ادیب، حافظ، مورخ و از اجله علمای اسلامی است. بیش از پانصد اثر به وی نسبت داده‌اند؛ که المزهَر فی علوم اللغه از جمله آنهاست.

۳. السیوطی، جلال‌الدین، المزهَر، ج ۱، ص ۳۴۷ (الاعلام، ج ۳، ص ۳۰۱)

۴. ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ هـ = ۸۲۸-۸۸۹ م.): عبدالله بن قتیبه کوفی دینوری از علمای لغت، نحو، غریب القرآن، فقه و شعر است. آثار او عبارتند از: ادب الکاتب، معانی الشعر، عیون الشعر، عیون الاخبار و کتاب

می‌آیند. اینها بر آن بودند که هرچه پیشینیان گفته‌اند و سروده‌اند تمام آنها را بایستی بی‌کم و کاست به کاربرد^۷. «این گروه به عنوان مثال اشتقاق فعل «حَابَ» را از «حَبَّ» چون از عرب شنیده نشده بود جایز نمی‌دانستند^۸».

«گروه دوم و در رأس آنها ابوعلی فارسی، معتقد بودند که: هرچه با زبان عرب قیاس گردد، از جمله همان زبان به شمار می‌آید؛ چه هیچ فردی اسامی فاعل و مفعول را کلاً و طراً نشنیده است؛ بلکه بعضی را می‌شنود و بعضی را از طریق قیاس استخراج می‌کند^۹». ابن جنی می‌گوید: «ابوعلی فارسی معتقد بود که: وقتی با مقایسه ظَرْفٍ بِشَرِّ وَ كَرْمٍ خَالِدٌ، جمله طَابَ الْخُشْكُنَانُ (بیسکویت دلچسب گردید) به کار می‌بریم؛ در واقع با اعرابی که بر واژه الْخُشْكُنَانِ ظاهر می‌سازیم؛ آن را در زمره واژه‌های عربی قرار داده‌ایم. از سوی دیگر هنگامی که واژه‌هایی چون الْأَبْرِيسَمِ و الْأَجْرُ وارد زبان عربی می‌گردد با اینکه آنها در زبان بیگانه اسم جنس هستند در عین حال براساس قیاس زبان عربی با الف و لام جنس به کار می‌روند و در زمره اسامی اجناس عربی قرار می‌گیرند و بدینسان ترکیب وصفی رَحْلٌ مُدْرَهَمٌ به مفهوم مرد صاحب درهم که از واژه‌های فارسی اما بر قیاس زبان عرب بنا شده است از واژه‌های عربی به شمار می‌آید».

«ابوعلی حتی معتقد است که هر کسی می‌تواند از واژه‌های ثلاثی با تکرار لام الفعل آن هر واژه‌ای

الخيل. (الاعلام، ج ۴، ص ۱۳۷)

۵. آمدی (۳۷۰-۰۰۰=۳۷۰-۹۸۰ م.): حسن بن بشر بن یحیی، مکنی به ابوالقاسم، از مردم بصره و مشاهیر قرن چهارم است. آثار او عبارتند از: المختلف و المؤلف، معانی شعر البحتری، الموازنه بین ابی تمام و البحتری و نثر المنظوم. (الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۵)

۶. ابن فارس (۳۷۰-۰۰۰ = ۳۷۰-۹۴۱-۱۰۰۴ م.): ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا بن حبیب رازی لغوی، از مردم ری و سرآمد در لغت می‌باشد. آثار او عبارتند از: مقایسه اللغه و الصحاحی. (الاعلام، ج ۱، ص ۱۹۳)

۷. الغراوی، نعیمه رحیم، النقد اللغوی عند العرب، صص ۳۲۹-۳۳۰.

۸. همان.

۹. همان.

را بنا کند. از دیدگاه وی *ضَرْبَبَ زَيْدٌ عُمْرًا*، یا *مَرْزُتُ بَرْجُلٍ ضَرْبِبٍ*، نه تنها اشکالی ندارد که براساس قیاس زبان عربی واژه‌سازی شده و عین واژه‌های عربی است.^۱ ابن جنی با توجه به آنچه گذشت از ابوعلی انتقاد می‌کند و می‌گوید: آیا از پیش خود زبان جعل می‌کنی؟ وی پاسخ می‌دهد، این جعل زبان نیست بلکه عین قیاس لغوی است.^۲

حال این سؤال مطرح می‌گردد که با تأکید بسیاری که ابوعلی فارسی بر قیاس دارد دیدگاه ایشان در مورد واژه‌های شاذ و بیرون از قاعده که در زبان عربی به کار می‌روند و از طریق قیاس ساخته نشده‌اند چیست؟ به عبارت بهتر موضعگیری ابوعلی در مورد تعارض سماع با قیاس چگونه است؟ و آیا می‌توان براساس واژه‌های خارج از قاعده و در عین حال داخل در چهارچوب زبان نیز واژه‌ای بنا نمود؟ و روشنتر اینکه آیا می‌توان در شرایط یکسان از موارد غیرقیاسی دیگری بنا نمود به صرف اینکه مورد بنا شده فعلی با مورد سماعی مستعمل شباهت دارد نه با موارد قیاسی دیگر؟ پاسخ ابوعلی از این قرار است که: «اگر به موارد برخوردیم که در زبان عربی نه بر اساس قیاس که خارج از آن به کار رفته است و به اصطلاح سماع با قیاس در تعارض افتاده است هرگز نیاستی آن موارد خاص را در قاعد قیاسی جاری و ساری وارد نمود، بلکه باید هیچ وجه جایز نیست بلکه بر عکس بایستی موارد مشابه آنها را در قاعده قیاسی ساری و جاری وارد کرد. به عنوان مثال واژه «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ»^۳ (شیطان بر آنها چیره شده) که برخلاف قواعد اعلال به کار رفته است نه تنها استعمال آن جایز که بسیار صحیح، اصولی و لازم است و ما باید این واژه را چنانکه به کار رفته است استعمال کنیم، چه ما با زبان عربی سخن می‌گوییم و بایستی در تمام مراحل تابع آن باشیم اما نکته بسیار مهم در این است که هرگز نیاستی در واژه‌سازی موارد مشابه این واژه را با همین واژه خارج از قاعده قیاس کرد بلکه بایستی موارد مشابه را در صورت نیاز در قالب کلی قیاسی وارد سازیم.^۴

۱. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. همان. ۳. قرآن کریم ۲۸-۲۱.

۴. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۲۰.

نکته مهم دیدگاه فوق در این است که اعلال واژه‌هایی چون «إِسْتَقَامَ» به دلیل حمل آن بر ثلاثی مجرد آن می‌دانند و معتقدند که بابهای افعال و استفعال از فعلهای معتدل در صورتی اعلال پذیر است که ثلاثی مجرد آن اعلال شده باشد^۱. به همین دلیل عدم اعلال «إِسْتَحْوَذَ» را آن می‌دانند که ثلاثی مجرد آن به کار نرفته است. بنابراین هر دو واژه «إِسْتَقَامَ» و «إِسْتَحْوَذَ» در واقع تابع قاعده ویژه خود هستند و دلیل این که واژه «استحوذ» را خارج از قاعده می‌دانیم این است که این واژه و نظایر آن، بسیار اندک هستند؛ با این توصیف منظور ابوعلی آن است که اگر به عنوان مثال بخواهیم از واژه «الطَّوْرُ» به مفهوم کوه بزرگ فعلی در باب استفعال بنا نماییم، با اینکه این واژه شرایط واژه «إِسْتَحْوَذَ» دارد در عین حال آن را نبایستی به فعل «إِسْتَحْوَذَ» قیاس نماییم زیرا این واژه با قیاس کلی در تعارض افتاده است. لذا از واژه مورد نظر بایستی فعل «أَسْتَطَادَ» درست مانند «أَسْتَقَامَ» بنا کنیم تا با این عمل قیاس جاری را تقویت از تکرر واژه‌های سماعی بکاهیم.

۶ - اصول واژه‌شناسی ابوعلی فارسی

ابوعلی فارسی در تحلیل و تفسیر واژه‌های عربی از اصول زیر بهره می‌جوید:

۱ - قیاس مشابهت

ابوعلی فارسی در موارد بسیاری در تحلیل واژه‌ها از قیاس مشابهت استفاده می‌کند و واژه‌های مورد نظر خود را در ترازوی مشابهت و همسانی با واژه‌های دیگر قرار می‌دهد چنانکه در معرفی واژه «الْقَيْلُولَةُ» به مفهوم خواب نیمروزی می‌گوید: «اشتقاق» «الْقَيْلُولَةُ» به مفهوم خواب نیمروزی، از «الْقَائِلَةُ» به مفهوم نیمروز مانند اشتقاق «التَّغْوِيرُ» به مفهوم خواب نیمروزی از «الْغَائِرَةُ» به مفهوم نیمروز است^۲.

۲ - قیاس سبر و تقسیم

ابوعلی فارسی گاهی برای معرفی یک واژه از طریق قیاس سبر و تقسیم وارد می‌شود و واژه مورد

۱. ر.ک. الاسترآبادی، رضی‌الدین، ۱۳۹۵هـ = ۱۹۷۵م، شرح شافیه ابن‌الحاجب، دارالکتب العلمیه، ج ۳، ص ۹۷.

۲. ابن سیده، علی بی اسماعیل، المخصص، ج ۵، ص ۱۰۳.

نظر را بر تمام وجوه ممکن می‌آزماید و از طریق حذف گام به گام هر مورد غیر صحیح، مورد درست را نشان می‌دهد. به عنوان مثال در مورد واژه «ابن آوی» به مفهوم شغال می‌گوید: «این واژه از سه حال خارج نیست: یا بر وزن «فَاعَل» است یا بر وزن «فَعْلَى» و یا بر وزن «أَفْعَل». از آنجا که واژه‌های بر وزن «فَاعَل» منصرف هستند و این واژه غیر منصرف پس بر وزن «فَاعَل» نیست. بر وزن «فَعْلَى» نیز نمی‌تواند باشد زیرا عین الفعل آن که در حال حاضر الف می‌باشد در مکان سکون قرار دارد و حرف عله ساکن ما قبل مفتوح به الف تبدیل نمی‌شود. پس شکی نیست که بر وزن «أَفْعَل» است.^۱»

۳ - استناد به اقوال پیشگامان نحو

ابوعلی فارسی در موارد بسیاری، برای تحلیل واژه‌ها از سخن بزرگان نحو، چون ابوالحسن اخفش و سیبویه مدد می‌جوید. چنانکه در شرح واژه «الْأَيْل» به معنی آهو، به سخن ابوالحسن اخفش و در معرفی واژه «الْكَيْصِي» به مفهوم مرد بخیل از قول سیبویه مدد می‌جوید^۲

۴ - حمل به اکثر

ابوعلی فارسی واژه‌های جدلی الطرفین را که احتمال دو یا چند وجه ممکن را دارا هستند؛ از طریق حمل به اکثر تحلیل می‌کند. به عنوان مثال وی در معرفی وزن واژه «الْأَوْتَكِي» به مفهوم خرماي شهریز که احتمال دو وزن «أَفْعَلَى» و «فَوْعَلَى» بر آن می‌رود، وزن اول را با استدلال به اینکه همزه زائد بیش از او زائد کاربرد دارد برمی‌گزیند.^۳

۵ - اشتقاق معنوی

ابوعلی فارسی بسیاری از واژه‌ها را با توجه به مفهوم آنها معرفی می‌کند. به عبارت دیگر وی از طریق مفهوم واژه به شخصیت ساختاری کلمه پی می‌برد، چنانکه در معرفی واژه «الْمَائِيَّة» به مفهوم شراب می‌گوید: «یکی از نامهای شراب «الْمَائِيَّة» است گویا تجار از فروش آن ابا داشته‌اند.»^۴

۱. همان، ج ۵، ص ۱۱۹.

۲. ابن سیده، علی بن اسماعلی، المخصص، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۷۸.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۳.

۶ - قلب لغوی

ابو علی فارسی گاهی واژه‌هایی را از طریق اشاره به جابجایی حروف آنها معرفی می‌کند، کما اینکه در معرفی واژه «الْأُفْقِيَّةُ» به مفهوم دیگران از این سبک مدد جسته است.^۱

۷ - استفاده از اوزان

گاهی ابو علی فارسی در تحلیل واژه‌ها از اوزان معروف عربی کمک می‌گیرد چنانکه در معرفی واژه «الضُّهْيَا» به مفهوم زنی که حیض نمی‌شود می‌گوید: «در صورتی که همزه آن اصلی باشد، باید فاء الفعل آن نیز مکسور باشد زیرا واژه‌های عربی بر وزن «فَعِيل» به کار نمی‌روند.»^۲

۸ - جواز موارد ممکن

ابوعلی گاهی در معرفی واژه‌ها در صورتی که امری تقویت کننده وجود نداشته باشد، چندین وجه را جایز می‌داند، چنانکه در معرفی واژه «الْوَلَقُ» به مفهوم دیوانه می‌گوید: «این واژه جایز است، از «الْقُ» به مفهوم دیوانه شد و یا از «وَلَقُ» به مفهوم شتافت باشد.»^۳

۲. همان، ج ۱، ص ۴۹.

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۵۴.

منابع و مأخذ

- ١ - ابحاث و نصوص فى فقه اللغة العربية، رشيد عبدالرحمن العبيدى، ١٩٩٨م، كلية التربية، جامعة بغداد، الطبعة الاولى، العراق، بغداد.
- ٢ - الاشتقاق، عبدالله امين، ١٣٧٦هـ = ١٩٥٦م، مطبعة لجنة التأليف و الترجمة و النشر، الطبعة الاولى، مصر، القاهرة.
- ٣ - الاعلام، خيرالدين الزركلى، ١٩٩٢م، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشرة، لبنان، بيروت.
- ٤ - تاج العروس، محمد مرتضى الزبيدى، ١٣٠٦هـ، المطبعة الخيرية، الطبعة الاولى، مصر، جمالية.
- ٥ - تهذيب اللغة، ابو منصور محمد بن احمد الازهرى، ١٣٤٨هـ = ١٩٦٤م، المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الابناء و النشر، مصر، القاهرة.
- ٦ - الخصائص، ابن جنى، بى تا، دارالهدى للطباعة و النشر، الطبعة الاولى، بيروت، لبنان.
- ٧ - دراسات فى فقه اللغة العربية، صبحى الصالح، بى تا، نشر ادب الحوزة، الطبعة التاسعة، ايران، قم.
- ٨ - شرح شافية بن الحاجب، رضى الدين الاسترآبادى، بى تا، دارالكتب العلمية، لبنان، بيروت.
- ٩ - مباحثى در فقه اللغة و زبانشناسى عربى عبدالنواب رمضان، ١٣٦٧هـ. ش، ترجمه حميدرضا شيخى، انتشارات آستان قدس رضوى، ايران، تهران.
- ١٠ - المخصص، ابن سيده، بى تا، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، لبنان، بيروت.
- ١١ - المزهري، جلال الدين السيوطى، ١٣٤٨هـ = ١٩٦٤م، دارالفكر، الطبعة الاولى، لبنان، بيروت.
- ١٢ - منتهى الارب، عبدالرحيم صفى پور، بى تا، انتشارات كتابخانه سنابى، بى نا.
- ١٣ - النقد اللغوى عند العرب، نعيمه رحيم العزاوى، ١٩٨٧م، منشورات وزارة الثقافة و الفنون، الجمهورية العراقية، بغداد.